طرح: غدیر خم | نقاشی رنگ و روغن روی بوم از علی بدرینی

چرا ابلاغ «اکمال دین و اتمام نعمت» از عرفه تا غدیر خم به تاخیر افتاد

آن حجی که به غدیرخم ختم شد

داود مهدوی‌زادگان
دانشیار و عضو هیات‌علمی پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی

سال دهم هجری به ماه آخر خود نزدیک شده، پنج روز از ذیقعده باقی مانده است. رسول‌الله(ص) اعلام می کند که قصد انجام مناسک حج واجب را دارد. این خبر بلافاصله در همه‌جا پیچید. هرکس که می‌توانست خود را برای شرکت در مراسم حج به‌همراه رسول خدا مهیا ساخت. چه لذتبخش و توفیق بزرگی است که کسی بتواند همراه با پیامبر حج برگزار کند. جمعیت شرکت کننده را بین چهل هزار تا صدوبیست‌هزار تخمین زده‌اند. (الحلبی نورالدین علی‌بن ابراهیم، ۲۰۰۸: ۳/ ۳۶۱) این اولین و آخرین حج پیامبر بعد از هجرت به مدینه است. واقدی دلیل آن را شدت اشتغال پیامبر خدا به ترتیب جنگ‌ها دانسته است. (واقدی محمدبن عمر، ۱۳۶۹: ۸۳۳) لکن به‌نظر می‌رسد که پیامبر خدا از گزاردن حج در شرایطی که مشرکان نیز در آن شرکت می‌کردند کراهت داشتند تا اینکه در سال هشتم مکه فتح شد و سلطه مشرکان بر مسجدالحرام برداشته شد و در سال نهم هجری سوره برائت توسط علی(ع) بر اهل مکه ابلاغ شد و از آن پس، حضور مشرکان در مسجدالحرام و شرکت‌شان در مراسم حج ممنوع شد. از این‌رو، هیچ کراهتی برای رسول‌خدا در گزاردن حج باقی نمانده بود. و نیز گفته شده که تا فتح مکه، حج در زمان واقعی آن (هشتم تا سیزدهم ذیحجه) برگزار نمی‌شده است زیرا مشرکان مراسم حج را هرسال یازده روز به تاخیر می‌انداختند تا نهایتا بعد از هر ۳۳ سال به وقت واقعی‌اش باز می‌گشت. (الحلبی نورالدین علی بن ابراهیم، ۲۰۰۸: ۳/ ۳۶۰).

مورخان این آخرین حج پیامبر را غالبا حجه‌الوداع نامیده‌اند ولی از آن با عنوان حجه‌البلاغ و حجه‌الاسلام نیز یاد شده است. حجه‌الوداع از آن‌رو گفته شده که رسول‌الله(ص) در خطبه‌ای که در عرفات خواندند، اعلام فرمودند که شاید بعد از این سال دیگر در چنین موقفی برای شما سخن نگویم: «أیّها النّاس اسمعوا قولی فلعلّی لا ألقاکم بعد عامی هذا بهذا الموقف أبدا» (ابن‌اثیر جزری، محمدبن محمد، ۱۴۲۴ ق: ۲/ ۱۷۰) حجه‌البلاغ گفته‌اند که چون پیامبر خدا در خطبه‌هایی که خواندند از مردم گواه می گرفتند که آیا دین خدا را بر شما ابلاغ کرده‌ام و همه یک‌صدا شهادت می‌دادند که ای رسول خدا! ابلاغ کردید. (مسعودی، علی‌بن حسین، ۱۳۸۱: ۲۵۴) و حجه‌الاسلام را از آن‌رو گفته‌اند که رسول خدا در این حج، احکام اسلام، حلال‌ها و حرام‌ها را بیان داشت. (الحلبی، نورالدین علی‌بن ابراهیم، ۲۰۰۸: ۳/ ۳۶۰) ابن‌عباس از گفتن حجه‌الوداع کراهت داشت و حجه‌الاسلام می‌گفت. (ابن‌سعد زهری، محمد، ۱۴۱۷ ق: ۲/ ۳۳۶) لکن به‌نظر می‌آید عنوان حجه‌البلاغ مربوط به آیه شریفه بلاغ است: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ»؛ ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت برتو نازل شده است، به‌طور کامل [به مردم] ابلاغ کن؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم، حفظ می کند؛ و خداوند، گروه کافران [لجوج] را هدایت نمی کند. (مائده: ۶۷) و عنوان حجه‌الاسلام مربوط به آیه اکمال و اتمام دین است: «الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً»؛ امروز، کافران از [شکست] آیین شما مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید و از [مخالفت] من بترسید! امروز، دین شما را برای‌تان کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به‌عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم.» (مائده: ۳)

رسول خدا(ص) در ماه رمضان، علی(ع) را برای جمع کردن جزیه مردم نجران یمن و تعلیم احکام اسلامی به ماموریت فرستاد. علی پس از انجام ماموریت به‌سوی مدینه حرکت کرد ولی وقتی شنید که رسول‌الله(ص) برای انجام مناسک حج به‌سوی مکه حرکت کرده است، راه خود را به‌سمت مکه تغییر داد. علی وقتی به نزدیکی مکه رسید یکی از مردان لشکر، ابورافع قبطی را جانشین خود کرد و به وی تاکید کرد که اموال گرفته شده را میان لشکر تقسیم نکند و سپس خود را با عجله به پیامبر رساند. رسول خدا پیش از آمدن علی به همه کسانی که با خود قربانی همراه نداشتند، دستور داد حج‌شان را به عمره تبدیل کرده، بعد از طواف و سعی و نماز از احرام خارج شوند. بسیاری که قربانی همراه نداشتند چنین کردند، حتی فاطمه علیهاالسلام، دختر پیامبر خدا. ولی برخی از انجام این کار اکراه داشتند و چنین دلیل می‌آوردند که چگونه می‌توان درحالی که پیامبر درحال احرام است، ما از احرام خارج شویم. علی‌بن ابی‌طالب درحالی که محرم شده بود بر رسول خدا وارد شد و گزارش ماموریتش را به آن حضرت داد. پیامبر پس از ابراز خشنودی از انجام ماموریت، از علی خواست که مانند دیگر اصحاب که قربانی همراه نداشتند، طواف کند و از احرام بیرون آید. اما علی(ع) می‌گوید من به هنگام محرم شدن به همان امری که شما نیت کردید، نیت کردم و گفتم: «اللهم أن اهل بما اهل به نبیک و عبدک و رسولک محمد» پس رسول خدا نیت او را قبول کرد و از او پرسید که آیا با خود قربانی همراه آورده‌ای؟ علی گفت: خیر. پیامبر علی را در قربانی‌ای که آورده بود شریک کرد و بدین‌ترتیب، علی(ع) در احرام باقی ماند. (الحلبی، نورالدین علی‌بن ابراهیم، ۲۰۰۸ :۳/۳۶۰) روایت دیگر چنین است که علی با خود ۳۴ قربانی آورده بود با ۶۶ قربانی پیامبر، ۱۰۰ قربانی می‌شد و رسول خدا از این اتفاق مسرور شد و علی را در مناسک حج شریک خود دانست. (یوسفی غروی، محمد هادی، ۱۳۹۲: ۴/ ۴۸۷) واقدی گوید: مجموعه قربانی‌هایی که علی(ع) و پیامبر(ص) از مدینه همراه آورده بودند صد شتر بود. (واقدی محمدبن‌عمر، ۱۳۶۹: ۸۳۳) از نحوه نیت علی(ع) می‌توان چنین برداشت کرد که نیت اجمالی می‌تواند مجزا از نیت تفصیلی باشد.

آنگاه رسول خدا از علی خواست که بازگردد و لشکریان را زودتر به مکه بیاورد. علی(ع)، متوجه شد که پارچه‌های غنیمتی میان اصحاب تقسیم شده است و آنها از این پارچه به عنوان لباس احرام استفاده کرده‌اند. علی از این کار آنان ناراحت شد و جانشین خود را سرزنش کرد و دستور داد که همه پارچه را بازگردانند. لشکریان از این کار علی(ع) رنجیده‌خاطر شدند و به پیامبر شکایت بردند. طبری از ابی‌سعید نقل کرده است که مردم از کار علی‌بن ابی‌طالب نزد پیامبر شکایت بردند. رسول خدا(ص) برخاست و فرمود: «یا ایها الناس، لا تشکوا علیا، فوالله انه لأخشی فی ذات‌الله- او فی سبیل‌الله- من ان یشکی.» یعنی ای مردم! از علی شکوه نکنید، به خدا سوگند که او در خدا -یا در راه خدا- ترساتر از آن است که از او شکوه کنید. (طبری، محمدبن جریر، ۱۴۲۹ ق:۳/ ۹۰) اما این سخن رسول خدا باعث نشد که آنان از شکایت خود دست بردارند. شیخ‌مفید در کتاب «ارشاد» نقل کرده است که پس از گلایه‌های سربازان از علی(ع)، پیامبر اکرم(ص) به جارچی خود دستور داد که با صدای بلند اعلام کند: «زبان‌های خود را از بدگویی درباره علی بازدارید، همانا او در امور مربوط به خداوند متعال سختگیر است و در امور دینی‌اش مسامحه و چشم‌پوشی نمی‌کند.» (یوسفی غروی، محمدهادی، ۱۳۹۲: ۴/ ۴۹۰)

رسول‌الله(ص) مناسک حج را به‌طور کامل به مسلمانان آموخت و حدود شرعی وقوف در منی و عرفات را تعیین کرد و به گفته واقدی در عرفات پیش از نماز ظهر و عصر و روز عید قربان بعد از نماز ظهر برای مسلمانان خطبه خواند و آخرین مواعظ خود را بر مسلمانان بیان فرمود. ولی خطبه‌های پیامبر در این دو خطبه منحصر نمی‌شود. در تفسیر قمی، خطبه آن حضرت در مسجد خیف در منی روایت شده است. (همان: ۴/ ۴۹۹) حلبی گوید که پیامبر در این حج، پنج خطبه خوانده است (الحلبی، نورالدین علی‌بن ابراهیم، ۲۰۰۸: ۳/ ۳۸۱) یعقوبی بخش‌هایی از این خطبه‌ها را در کتاب تاریخ خود آورده است.

واقدی درباره نماز رسول‌الله(ص) در طول سفر از مدینه تا مکه و در مکه گفته است که «پیامبر(ص) میان مکه و مدینه با آنکه در کمال امان بود و از کسی غیر خدا ترسی نداشت، نماز را شکسته و دو رکعتی می گزارد و چون به مکه هم وارد شد با آنها هم دو رکعتی خواند و سلام داد و فرمود: ای اهل مکه، شما نمازتان را چهار رکعتی به‌صورت کامل بخوانید که ما مسافریم.» (واقدی، محمدبن‌عمر، ۱۳۶۹: ۸۳۶) بنابراین، می‌توان گفت که رسول خدا(ص) از مکه اعراض کرده بود و خود را اهل مکه نمی‌دانست. گویا رنجشی که رسول خدا از بیرون راندنش از مکه در دل داشته است، موجب چنین اعراضی شده بود. چنانکه یعقوبی گوید: «رسول خدا در مکه ساکن نگشت و چون به او گفته شد: ای پیامبر خدا، کاش در یکی از خانه‌های خود ساکن می‌شدی، گفت: ما کنت لأنزل بلدا اخرجت منه، من آن کس نیستم که در شهری که مرا از آن بیرون کرده‌اند ساکن شوم.» (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۱/ ۵۰۸)

هر قدر زمان می گذرد دغدغه استمرار حکمرانی اسلامی، آن گونه که مرضی خداوند متعال باشد، در وجود مبارک رسول خدا(ص) بیشتر می‌شود. این نگرانی فقط از طریق تعیین جانشین از سوی خدا، رفع شدنی است و به‌همین‌خاطر، از همان آغاز دعوت عمومی، با برگزاری مجلس انذار عشیره اعلام شد. بعد آن مجلس نیز در مناسبت‌های مختلف، علی(ع) معرفی شده است لکن صراحتی بیش از اینها لازم است. پیامبر خدا با همین نگرانی برای انجام مناسک حج، عازم مکه شد. آن حضرت همواره منتظر نزول وحی بود تا از این نگرانی خارج شود. سوره مائده آخرین سوره قرآن کریم دانسته شود یا نشود (نک: رامیار، محمود، ۱۳۶۲: ۵۹۳)، دو آیه سوم و شصت‌وهفتم این سوره در همین ایام حجه‌الاسلام یا حجه‌الوداع نازل شده است. برخی مورخان زمان نزول آیه سوم سوره مائده (الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً) را هنگام وقوف رسول خدا در عرفه دانسته‌اند. (ابن‌سعد زهری، محمد، ۱۴۱۷ ق: ۲/ ۳۴۴؛ الحلبی نورالدین علی‌بن ابراهیم، ۲۰۰۸: ۳/ ۳۷۴؛ جصّاص احمدبن علی، ۱۴۲۸ ق: ۲/ ۳۹۲) یعقوبی زمان نزول آیه شریفه را روز حرکت از مکه هنگام وداع با کعبه دانسته است. (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۷۶) منابع شیعی علاوه بر روز هجدهم ذیحجه، روز عرفه را هم ذکر کرده‌اند. درتفسیر کوفی از امام‌باقر(ع) روایت شده است که: جبرئیل در روز جمعه در عرفات این آیه را بر رسول خدا نازل کرد: «الیوم اکملت لکم دینکم....» (فرات کوفی، ۱۴۳۲ ق: ۲/ ۴۹۷ ح۶۵۲) و نیز در تفسیر عیاشی از امام‌صادق(ع) روایت شده است که رسول خدا در روز جمعه در عرفات بودند که جبرئیل این آیه را برای ایشان نازل کرد: «الیوم اکملت لکم دینکم...» (عیاشی، محمدبن مسعود، ۱۳۷۸: ۲/ ۹ ح ۱۱۸۰) عیاشی به نقل از زراره از امام‌صادق(ع) نقل کرده است که آخرین فریضه‌ای که خدا نازل کرد، فریضه ولایت بود با «الیوم اکملت لکم دینکم ...» و بعد آن هیچ فریضه‌ای نازل نشد تا اینکه خدا رسولش(ص) را قبض روح کرد. (همان: ۲/ ۹ ح۱۱۷۹)

گرچه برخی کوشیده‌اند مصداق اکمال دین و اتمام نعمت را بیان احکام حج تفسیر کنند ولی علی‌رغم اهمیت فریضه حج، نمی‌توان این دیدگاه را قبول کرد. چون فریضه حج از زمان حضرت ابراهیم(ع) واجب شده بود و حتی در زمان جاهلیت برگزار می‌شد و در سال ششم هجری امر به اتمام حج و عمره نازل شد: «أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لله فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَ لاَ تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ»؛ و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید. و اگر محصور شدید [و از اتمام آن به‌جهت بیماری یا ممانعت دشمن بازماندید]، آنچه از قربانی فراهم شود [ذبح کنید، و از احرام خارج شوید]. و سرهای خود را نتراشید، تا قربانی به محلش برسد. (بقره: ۱۹۶) پیامبر در این سال ششم با ۱۴۰۰ یا ۵۰۰ صحابی و ۷۰ شتر قربانی و بدون سلاح برای انجام فریضه حج عازم مکه شدند، ولی اهل مکه مانع از این کار شدند. (ابن‌اثیر جزری، محمدبن محمد، ۱۴۲۴ ق: ۲/ ۸۷) بلکه اکمال و اتمام دین به فریضه ولایت و تعیین جانشین برای پیامبر از سوی خدا مربوط می‌شود. با نزول این آیه شریفه بر رسول خدا مقرر شد که جانشین تو چه کسی است. از این‌رو، نگرانی پیامبر خدا از جهت استمرار حکمرانی اسلامی رفع شد؛ لکن نگرانی جدی‌تر آن است که چگونه می‌توان آنچه را که از سوی خدا بر وی وحی شده بر مردم ابلاغ کرد. زیرا دشمنی با علی‌بن ابی‌طالب از ناحیه قریش بالاست. جدیدترین آن، مربوط به ماموریت علی(ع) به یمن است که سربازان با مخالفت علی در تقسیم پارچه‌های غنیمتی روبه‌رو شدند و به‌خاطر آن در همین سفر حج از او نزد پیامبر شکوه کردند. پس، ابلاغ این امر بر مسلمانان سخت و دشوار بود. با وصف این، دستور ابلاغ بر پیامبر نازل شد: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ» (مائده: ۶۷) رسول خدا از جهت بیان احکام فریضه حج هیچ نگرانی نداشت. زیرا مکه در سال هشتم هجری فتح شده بود و در سال نهم هجری هم سوره برائت نازل شد و توسط علی‌بن ابی‌طالب بر اهل مکه ابلاغ شد که هیچ مشرکی پس از این، حق ندارد وارد مسجدالحرام شود یا حج به‌جا آورد. پیامبر حتی از اینکه به کسانی که با خود قربانی نیاورده بودند، دستور دهد از احرام خارج شوند، هیچ ترس و نگرانی نداشتند. تمام نگرانی ابلاغ جانشین تعیین‌شده از سوی خدا بوده است. ولایت همان چیزی است که اگر رسول‌الله(ص) آن را بر مردم ابلاغ نکند، گویی که رسالتش را تبلیغ نکرده است. حتی قرآن کریم اذعان به نگرانی‌های پیامبر کرده است ولی می‌فرماید که خدا تو را از مردم حفظ می کند و آنان که در دل، کفر می‌ورزند، هدایت نخواهد کرد. پس، بر پیامبر خدا واجب شده است که جانشین تعیین‌شده از سوی خدا را ابلاغ کند. با وصف این، هنوز ابلاغ آن بر رسول خدا دشوار است. این ابلاغ باید در همان موسم حج، در عرفه یا منی یا مسجدالحرام، انجام می‌شد ولی به تاخیر افتاده است و جبرئیل(ع) در مسیر بازگشت پیامبر به مدینه، چند بار بر پیامبر وارد می‌شود و آیه ابلاغ را بر آن حضرت یادآور می‌شود تا اینکه رسول‌الله(ص) در منطقه جحفه، کنار برکه آبی به نام غدیر خم توقف می کند و همه مسلمانان را امر می کند در آنجا اجتماع کنند و حتی دستور می‌دهد کسانی که مسیرشان جدا شده است نیز بازگردند تا برای همه خطبه‌ای تاریخی قرائت بفرمایند. زراره این داستان را از امام‌صادق(ع) چنین روایت کرده است:

زراره گوید: شنیدم امام‌صادق(ع) فرمود: چون رسول خدا(ص) در حجه‌الوداع عزم مکه کرد و پس از انجام مناسک از آن خارج شد و در روایتی دیگر و ۱۲ هزار نفر یمنی و پنج‌هزار مرد از مدینه وی را مشایعت کردند جبرئیل در میان راه نزد وی آمده پس به وی گفت: یا رسول‌الله، خداوند متعال سلامت می‌رساند و سپس این آیه را خواند: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ. پس پیامبر(ص) فرمود: «یا جبرئیل، مردم نومسلمانند، بیم آن دارم که پریشان‌فکر شوند و سرپیچی کنند.» پس جبرئیل به جایگاه خود بازگشت و روز بعد بر وی نازل شد که پیامبر(ص) در غدیرخم بود، سپس به وی فرمود: «یا محمّد(ص): بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ». پس به وی فرمود: «ای جبرئیل؛ بیم آن دارم که صحابه‌ام با من مخالفت کنند.» پس جبرئیل به آسمان رفت و روز سوم نزد آن حضرت بازگشت که رسول خدا(ص) در مکانی

> زید بن ارقم گفت: «ای برادرزاده‌ام! حدیثی برایت نقل می کنم که پیش از غدیرخم است. همانا جبرئیل(ع) بر رسول خدا(ص) با ولایت علی‌بن ابی‌طالب(ع) نازل شد. رسول خدا گروهی را که من در میانشان بودم، فراخواند و در مورد آن امر با آنان مشورت کرد تا در موسم [حج] آن را ابلاغ کند. من نمی‌دانستم چه بگویم. پیامبر (ص) گریه کرد. جبرئیل به او گفت: «ای محمّد! تو را چه شده است؟ آیا از امر خدا به تنگ آمده‌ای؟!» ایشان فرمود: «خیر، پروردگارم می‌داند چه آزارهایی از قریش متحمّل شدم. آنان به رسالت من اقرار نکردند، تا اینکه خداوند مرا به جهاد دستور داد و سربازانی از آسمان برایم نازل کرد و مرا یاری کردند. چگونه پس از من علی را قبول کنند.»

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

بود که آن را به نام غدیرخم می گفتند، پس به آن حضرت گفت: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» چون رسول خدا(ص) این آیه را شنید، به مردم فرمود: «شتر مرا بخوابانید که به خدا سوگند تا پیام و رسالت پروردگارم را ابلاغ نکنم، این مکان را ترک نخواهم کرد.» آن گاه امر فرمود منبری از جهاز شتران برای وی درست کنند. سپس از آن بالا رفته و علی(ع) را نیز با خود بالا برد و برپای ایستاده و خطبه‌ای بلیغ ایراد فرمود و در آن هم موعظه فرمود و هم از بدی منع کرد و سپس در پایان سخنش فرمود: «ای مردم، آیا من سزاوارتر از شما به خودتان نیستم»؟ گفتند: «بلی یا رسول‌الله»! سپس فرمود: «برخیز یا علی!» پس علی(ع) برخاست، آنگاه پیامبر(ص) دست وی را گرفته و بالا برد تا جایی که سفیدی زیربغل هر دو نمایان شد، سپس فرمود: «بدانید و آگاه باشید که هرکس من مولای او بودم، اینک علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار دوستدارش را و دشمن بدار هرکه با وی دشمنی کند و یاری رسان آنکه یاریش نماید و خوار و ذلیل کن آنکه او را واگذارد! سپس از منبر پایین آمده و صحابه وی نزد امیرالمؤمنین(ع) آمده و به او به‌خاطر ولایت تبریک گفتند و اولین شخصی که به وی تبریک گفت، عمربن‌خطاب بود، که گفت: «ای علی، اینک مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.» سپس جبرئیل این آیه را نازل فرمود: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً. (تفسیر اهل‌بیت علیهم‌السلام، ج۴، ص۱۴۶/ بحارالأنوار، ج۳۷، ص۱۶۵/ جامع‌الأخبار، ص ۱۰)

زیدبن ارقم، صحابی رسول خدا، یکی از راویان واقعه غدیر خم است و از وی چنین نقل شده است که: «زمانی که این آیه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ درباره ولایت علی‌بن ابی‌طالب نازل شد، پیامبر(ص) دست علی‌بن ابی‌طالب(ع) را گرفت و آن را بالا برد و عرض کرد: اللَّهُمَّ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؛ «خدایا! هرکس که من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست، خدایا! هرکس که او را دوست بدارد، دوست بدار و با دشمنان او دشمن باش. به هرکه به او یاری رساند یاری رسان و هرکه او را تنها بگذارد، او را تنها بگذار.» (تفسیر اهل‌بیت علیهم‌السلام، ج۴، ص۱۴۸/ بحارالأنوار، ج۳۷، ص ۱۷۰/ فرات الکوفی، ص۱۲۹/ شواهدالتنزیل، ج۱، ص۲۵۲/ الطرایف، ج۱، ص۱۴۹/ البرهان) زیدبن ارقم در روایتی دیگر، این واقعه را به‌تفصیل بیان کرده است. در این گزارش، تصریح شده که آیه ابلاغ در عرفه نازل شده و پیامبر نگران ابلاغ جانشینی علی‌بن ابی‌طالب(ع) بوده است:

جابربن ارقم گوید: در مجلسی بودیم و برادرم زیدبن ارقم برای ما حدیث نقل می کرد، مردی سوار بر مادیان به‌سوی ما آمد و آثار سفر بر وی نمایان بود. بر ما سلام کرد و سپس ایستاد و گفت: «آیا زیدبن ارقم در میان شماست؟» زید گفت: «من زیدبن ارقم هستم، چه می‌خواهی»؟ آن مرد گفت: «آیا می‌دانی از کجا آمده‌ام؟» گفت: «خیر». گفت: از فُسْطاط مصر، تا از شما درباره حدیثی که به‌من گفته‌شده که تو از رسول خدا نقل کردی، سوال کنم. زید به او گفت: «کدام حدیث؟» گفت: «حدیث غدیرخم در ولایت علی‌بن ابوطالب.» گفت: «ای برادر زاده‌ام! حدیثی برایت نقل می کنم که پیش از غدیرخم است. همانا روح‌الامین، جبرئیل(ع) بر رسول خدا(ص) با ولایت علی‌بن ابی‌طالب نازل شد. رسول خدا گروهی را که من در میان‌شان بودم، فراخواند و در مورد آن امر با آنان مشورت کرد تا در موسم [حج] آن را ابلاغ کند. من نمی‌دانستم چه باید بگویم. پیامبر(ص) گریه کرد. جبرئیل به او گفت: «ای محمّد! تو را چه شده است؟ آیا از امر خدا به تنگ آمده‌ای»! ایشان فرمود: «خیر، پروردگارم می‌داند چه آزارهایی از قریش متحمل شدم. آنان به رسالت من اقرار نکردند، تا اینکه خداوند مرا به جهاد دستور داد و سربازانی از آسمان برایم نازل کرد و مرا یاری کردند. چگونه پس از من علی را قبول کنند! جبرئیل او را ترک کرد و سپس این آیه بر او نازل شد: شاید [ابلاغ] بعض آیاتی را که به تو وحی می‌شود، [به‌خاطر عدم پذیرش آن‌ها] ترک کنی [و به تاخیر اندازی] و سینه‌ات از این جهت تنگ [و ناراحت] شود. (هود: ۱۲) هنگامی که در راه بازگشت در جُحفه فرود آمدیم و خیمه‌های خود را برپا کردیم، جبرئیل(ع) با این آیه نازل شد: یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا انزلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَان لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَالله یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ. ما در آن حالت [برپا کردن خیمه‌ها] بودیم که صدای رسول خدا را شنیدم که با صدای بلند می‌فرمود: «ای مردم! دعوت خدا را اجابت کنید. من رسول خدا هستم.» پس با شتاب نزد او آمدیم. درحالی که اوج گرما بود و او از شدت گرما قسمتی از لباسش را روی سرش و قسمتی را روی پاهایش انداخته بود، دستور داد زمین زیر درخت که پر از خار و سنگ بود، جارو شود.» مردی گفت: «چه چیزی باعث شده است که این جا را جارو کند درحالی که می‌خواهد الان از این جا برود؟! بی‌گمان، امروز مصیبتی بر سر شما فرود خواهد آمد. هنگامی که از جارو زدن فارغ شدند، رسول خدا(ص) دستور داد بار مرکب‌های ما و جهاز شتران و بارهای ما آورده شود. سپس آنها را روی یکدیگر گذاشتیم و پارچه‌ای را روی آنها انداختیم. سپس رسول خدا(ص) از آنها بالا رفت. آنگاه خدا را حمد و سپاس گفته و فرمود: «ای مردم! همانا شامگاه عرفه، امری بر من نازل شد که از ترس تکذیب اهل دروغ از آن به تنگ آمدم و [از اعلام آن خودداری کردم] تا اینکه در این موضع [که در آن قرار داریم] پروردگارم مرا تهدید کرد که حتما این ماموریت را انجام دهم. من از مردم نمی‌ترسم و از خویشاوندانم نیز طرفداری و پشتیبانی نمی کنم. ای مردم! چه کسی از خودتان بر خودتان شایسته‌تر است؟» گفتند: «خدا و رسولش.» فرمود: «خدایا! تو گواه باش و تو ای جبرئیل! شاهد باش.» این عبارت را سه‌بار تکرار فرمود. سپس دست علی‌بن ابی‌طالب(ع) را گرفته و به‌سوی خود بالا برد. سپس فرمود: «خدایا! هرکه من مولای او هستم، علی مولای او است. خدایا کسی را که او را یاری می کند یاری کن و با کسی که با او دشمنی می کند، دشمنی کن و یاری کن آن که او را یاری می‌رساند و تنها بگذار کسی را که او را تنها می گذارد. ایشان این سخن را سه بار تکرار کرده و سپس فرمود: «آیا شنیدید»؟ گفتند: «خدایا بلی». فرمود: «آیا اقرار کرده‌اید؟» گفتند: «خدایا! بلی». سپس فرمود: «خدایا گواه باش و تو ای جبرئیل شاهد باش. سپس پایین آمد و ما به‌طرف بارهایمان رفتیم.» (تفسیر اهل‌بیت علیهم‌السلام، ج۴، ص۱۵۴/ بحارالأنوار، ج۳۷، ص ۱۵۱/ العیاشی، ج۲، ص۹۷).

مرحوم علامه‌طباطبایی(ره) این احتمال را که آیه «الیوم اکملت لکم دینکم...» در روز عرفه نازل شده ولی پیامبر به دلایلی تلاوت آن بر مسلمانان را به تاخیر انداخته، تقویت کرده است و در این‌باره می گوید: «یقین پیدا می کنیم که امر ولایت قبل از روز غدیر به ایامی نازل شده و رسول خدا(ص) از اظهار این حکم نازل‌شده، بدین‌جهت خودداری می کرده که می‌ترسیده مردم آن را تحمل نکنند و نپذیرند و یا علیه آن سوءقصدی کنند و در نتیجه امر دعوت مختل شود (و مردم به‌خاطر این آخرین دعوت، همه دعوت‌های دینی را رد کرده، از دین مرتد شوند) به این منظور لایزال تبلیغ آن را تاخیر می‌انداخته تا آنکه آیه شریفه: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ ...» نازل شد و آن جناب را از خطری که احتمالش را می‌داد تامین و مصونیت داد، آن وقت بدون درنگ، در همان روز یعنی روز غدیر، حکم مزبور را اعلام کرد. و بنابراین می‌توان احتمال داد که خدای تعالی قسمت عمده سوره مائده را، آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم» و توأم با آن آیه ولایت را، در روز عرفه نازل کرده باشد ولی رسول خدا(ص) بیان ولایت را تا روز غدیر خم تاخیر انداخته باشد و اما خودش آن آیه را در همان روز عرفه تلاوت کرده باشد و اما اینکه در بعضی از روایات آمده که این سوره و یا خصوص آیه ولایت در روز غدیرخم نازل شده، هیچ بعید نیست از این جهت باشد که مسلمانان در آن روز برای اولین‌بار آن آیه را شنیده باشند، چون روز غدیرخم روزی بود که حکم آیه به مردم ابلاغ شد، قهرا آیه این حکم نیز در آن روز به گوش مردم رسیده است. و بنابراین پس بین روایات منافاتی نیست، یعنی آنها که دلالت می کنند بر نزول آیه درباره مساله ولایت و آنها که دلالت دارند بر نزول آیات در روز عرفه، نظیر روایت عمر و علی و معاویه و سمره با هم کمال سازش را دارند، زیرا تنافی در وقتی تحقق می‌یابد که یک دسته از روایات بگویند: آیات در روز غدیر خم نازل شده و دسته دیگر دلالت کنند بر اینکه در روز عرفه نازل شده است.» (طباطبایی، سیدمحمدحسین، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، بی‌تا: ۵/ ۳۱۳)

یعقوبی واقعه غدیر خم را اینگونه گزارش کرده است: «و چون روز حرکت رسید به کعبه در آمد و وداع کرد و بدو وحی آمد: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا؛ امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم. شبانه بیرون آمد و رهسپار مدینه شد و در هجدهم ذیحجه به جایی نزدیك جحفه که آن را غدیرخم می گفتند، رسید و به خطبه‌خواندن ایستاد و دست علی‌بن ابی‌طالب را گرفت و گفت: الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ آیا من از خود مؤمنان به ایشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: چرا ای پیامبر خدا. گفت: فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ پس هرکه من سرور اویم، علی نیز سرور اوست، خدایا دوستی کن با هر که او را دوست بدارد و دشمنی کن با هر که با او دشمنی ورزد. سپس گفت: ایها الناس انی فرطکم و انتم واردی علی الحوض، و انی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهما؛ ای مردم اینك من پیشرو شمایم و شما سر حوض نزد من آیید و البته هنگامی که بر من درآیید درباره دو بار سنگین از شما پرسش خواهم کرد، پس بنگرید که چگونه پس از من با آن دو رفتار می کنید. گفتند: ای پیامبر خدا آن دو بار سنگین چیست؟ گفت: الثقل الاکبر کتاب‌الله سبب طرفه بیدالله و طرف بایدیکم فاستمسکوا به و لا تضلوا و لا تبدلوا، و عترتی اهل بیتی؛ ثقل اکبر قرآن است، وسیله‌ای که کناری از آن به دست خدا و کناری به دست‌های شماست، پس بدان چنگ زنید و گمراه نشوید و دگرگونش نسازید، دیگر عترت من، خاندان من. (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۱/ ۵۰۸)

احمدبن یحیی بلاذری (متوفی ۲۷۹ق) از شش طریق، خطبه غدیر من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) را روایت کرده است. (بلاذری احمدبن یحیی‌بن جابر، بی‌تا: ۲/ ۳۵۶). همچنین ابن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ق) بعد از گزارش حجه‌الوداع پیامبر خدا فصلی را باز کرده است تا خطبه پیامبر در روز هجدهم ذیحجه در غدیر خم را روایت کند. او این خطبه را عظیم توصیف کرده است و بر این عقیده است که علت آن به شکایت همراهان علی در یمن بازمی گردد. به نظر آنها داوری علی در تقسیم نکردن غنایم عادلانه نبوده است. پس پیامبر تصمیم گرفت که در این مکان درباره فضیلت علی سخن بگوید و اینکه علی به‌عدالت رفتار کرده است. گویی حلبی به این نتیجه رسیده که در حق بیان این واقعه جفا شده است. پس این فصل را آورده است تا همه احادیثی که این واقعه را روایت کرده‌اند، گرد آورد و حدیث صحیح و ضعیف آنها را معلوم کند. وی تاکید دارد که تکیه‌اش در این کار به اثری از ابوجعفر محمدبن جریر طبری و نیز به اثر حافظ کبیر، ابو القاسم‌بن عساکر است. حلبی این را هم گفته است که احادیثی که در این فصل می‌آوریم بدون بهره‌ای از دیدگاه شیعه است و هیچ تمسکی به آنها نشده است. آنگاه تمام روایات غدیر خم را ذکر و با استواری از دیدگاه خود درباره درستی این واقعه دفاع کرده است. (ابن کثیر دمشقی، ابی‌الفداء، ۱۴۰۷ ق: ۵/ ۲۰۸) ابوالفرج حلبی (متوفی ۱۰۴۴ ق) حدیث غدیر خم را روایت کرده است، لکن سعی کرده دیدگاه اهل شیعه را مخدوش جلوه دهد. (الحلبی، نورالدین علی‌بن ابراهیم، ۲۰۰۸: ۳/ ۳۸۴) مارتین لینگز نیز که سعی کرده تاریخ پیامبر را بر پایه کهن‌ترین منابع تدوین کند، حدیث غدیر خم را در کتابش آورده است. (لینگز، مارتین، ۱۳۸۹: ۵۹۲)

نهایتا می‌دانیم که مرحوم علامه‌امینی(ره) در کتاب گرانسنگ «الغدیر» تا آنجا که توانسته است اسانید و راویان و گستره ذهنیت غدیر خم در میان مسلمانان تا زمان خود را گزارش کرده است و برای تحقیق بیشتر می‌توان به این کتاب ارزشمند رجوع کرد.

یادداشت

نکاتی در باب مباحث بنری در غدیر اخیر

تفقه و جستن از دام تحجر

حمیدرضا میررکنی‌بنادکی
پژوهشگر فلسفه و الهیات

«[من] با صراحت روی دونوع تحریف و خطر بزرگ [تاکید می کنم]: یکی خطر ارتجاعیون و دیگری خطر نوپردازان.»(۱)
شهید آیت‌الله بهشتی

تمهید:

شیخ کلینی صاحب کتاب الکافی، بی‌شک در نقطه تاسیس علم و معرفت شیعی ایستاده است. او اول کسی است که در تبویب روایات طرحی جامع در انداخته؛ طرحی که نیروی آن تاکنون ادامه یافته و محدثین پس از او هربار که خواسته‌اند یک‌بار تمام کلمات معصومین را گردآورند به این طرح رجوع داشته‌اند. شیخ در یک تقسیم‌بندی کلی تمام معارف را به سه دسته اصول و فروع و روضه تقسیم می کند؛ اصول درواقع متکفل نقطه مواجهه بی‌واسطه انسان با حقایق است و فروع گویای جلوات عملی و قولی آن مواجهه بی‌واسطه. اصول همچون ریشه‌ها و فروع همچون شاخه‌های برآمده از آن ریشه‌هایند. نقطه جالب توجه کتاب کافی روضه است؛ روضه در لغت یعنی باغ. تقسیم‌بندی شیخ کلینی واجد معنایی نمادین است، گویی آن ریشه‌ها و این شاخه‌ها همگی در فضایی کلی ممکن شده‌اند و دیدن این شاخه‌ها و ریشه‌ها مستلزم حاضر شدن و قدم زدن در این باغ است. این فضای کلی به‌راحتی به‌دست نمی‌آید و چندان قابل تحویل به گزاره‌های منطقی منطقی نیست؛ از این رو است که اصول و فروع به‌سرعت -شاید ظرف یک قرن- تبدیل به حوزه‌هایی مشخص از علوم (کلام و فقه مصطلح) می‌شوند، اما روضه همچنان و تاکنون روضه می‌ماند. محدثین در معرفی روضه همواره دچار مشکل بوده‌اند و به‌جای معرفی طرح کلی روضه، عمدتا به فرم روایات می‌پرداخته‌اند؛ مثلا می گفته‌اند روضه مجموعه حکایات و خطابه‌ها و نامه‌های معصومین است(۲). گویی شیخ در پایان نگارش اصول و فروع کافی، مقداری روایت همچنان روی دستش مانده بود و می‌خواست آنها را در جایی جای دهد؛ درحالی که اگر چنین بود، نام آن به‌جای روضه، می‌توانست بنابر سیره رایج محدثین «النوادر» باشد. روضه کافی روح کلی است که شیعه می‌باید با درک و دریافت آن کلمات معصومین را دنبال کند. در آن بیشتر به لحن و جهات کلی عقاید و احکام شیعه اشاره رفته است. این جهات کلی هم از آنجایی که اصولی منطقی و گزاره‌هایی محتوایی نیستند، نمی‌توانند در ابتدای کتاب کافی آورنده شوند، لازم است متعلم درخلال فهم روایات معصومین درباره عقاید و احکام، با لحن و زبان معصومین آشنا شود، وقتی گوش او انسی کامل با این زبان و کلمات و احکام و اصول پیدا کرد، تازه آماده شنیدن و احراز آن روح کلی می‌شود؛ روحی که در لحن معصومین مستتر است نه در محتواهای موضوع و محمولی. کسی که لحن این کلمات را به‌دست آورد، باب اجتهاد در این کلمات برای او باز می‌شود و به‌جای نقل تک‌تک احکام، می‌تواند احکام را در تمامیّت آن درک کند؛ زیرا مانوس با روح این کلمات است. امام‌خمینی(ره) در توضیح حدیثی که در آن رسول خدا(ص) خلفای خود را «راویان حدیث» معرفی می‌فرمایند، تذکری بیان می کنند که ناشی از همین درک است؛ «کسی که می‌خواهد سنن رسول اکرم را نشر دهد باید تمام احکام الهی را بداند، صحیح را از سقیم تشخیص دهد، اطلاق و تقیید عام و خاص، و جمع‌های عقلایی را ملتفت باشد، روایاتی را که در هنگام تقیه وارد شده از غیر آن تمییز بدهد و موازینی را که برای آن تعیین کرده‌اند بداند. محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند و فقط نقل حدیث می کنند این امور را نمی‌دانند، و سنت واقعی رسول‌الله(ص) را نمی‌توانند تشخیص دهند. و این از نظر رسول‌الله(ص) بی‌ارزش است. مسلم است که آن حضرت نمی‌خواسته‌اند فقط قال رسول‌الله(ص) و عن رسول‌الله(ص) -گرچه دروغ باشد و از آن حضرت نباشد- در بین مردم رواج پیدا کند. بلکه منظورشان این بوده است سنت واقعی نشر شود، و احکام حقیقی اسلام بین مردم گسترش یابد... . روایاتی که در تمجید از نشر احادیث وارد شده مربوط به محدثینی نیست که اصلا نمی‌فهمند حدیث یعنی چه، اینها راجع به اشخاصی است که بتوانند حدیث رسول اکرم(ص) را مطابق حکم واقعی اسلام تشخیص دهند، و این ممکن نیست مگر مجتهد و فقیه باشند، که تمام جوانب و قضایای احکام را بسنجند...»(۳)

اگر منظور امام از تمام احکام را صرفا «تمام ابواب فقهی» بدانیم احتمالا معنای فقه را درک نکرده‌ایم. فقه آن ابواب از پیش تعیین‌شده و مفروض نیست؛ علمی است که در آن امکان اضافه و کاستی ابوابی وجود دارد. فقه یک پژوهش است. در این پژوهش بیش از آنکه حفظ و نقل تک‌تک گزاره‌های موجود اهمیت داشته باشند، درک آن جهت کلی و روح احکام اهمیت دارد، تا این درک نباشد، فقیه پژوهشی نخواهد داشت و کار او تکرار مخطوطات پیشینیان خواهد بود. او در ضمن خواندن این مخطوطات به‌جای حفظ ملفوظات، باید روح کلی را دریابد. از این رو است که فقه در نزد فقها یک ملکه نفسانی است (چنانکه مثلا مرحوم محقق کرکی(ره) در رساله صلاه‌الجمعه خود تصریح می کند)، نه مجموعه‌ای از گزاره‌ها. کسی که این روح را در نیابد گزاره‌های فقها و احادیث معصومین را -در جهاتی که معلوم نیست ربطی به تشیع داشته باشد یا نه- به مصرف خواهد رساند و به بازی خواهد گرفت.

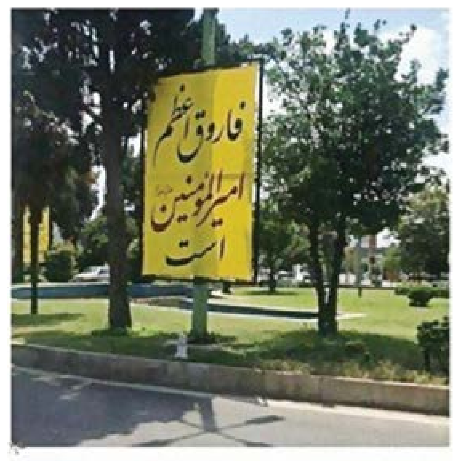

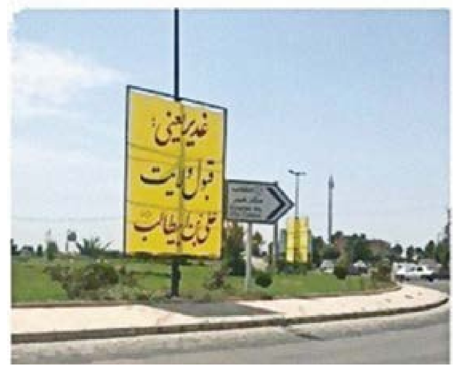

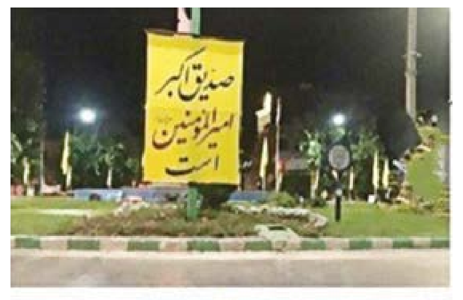

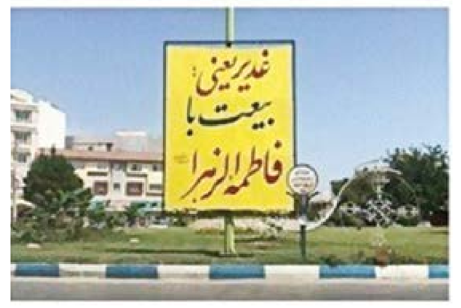

آغاز:

شیخ کلینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه کتاب روضه کافی را با حدیثی ممتاز آغاز می کند. او دروازه باغ معارف شیعه را با نامه‌ای از امام‌صادق علیه‌السلام می گشاید. طریق روایت این نامه هم طریق ممتازی است؛ او این نامه را از سه طریق روایت می کند و توضیح می‌دهد: «امام صادق(ع) این نامه را خطاب به یارانش نوشت و امرفرمود به مدارست و تامل و نظر در آن، و نیز تعهد و عمل شیعیان بدان. یاران حضرت نیز این نامه در مساجد خانه‌های خود نصب نمودند و هربار که از نمازی فارغ می‌شدند، به این نامه نظر می کردند و در آن تامل می‌نمودند.» نامه‌ای که روضه کافی بدان آغاز می‌شود واجد چنین موقعیتی است. پیداست که چنین نامه‌ای می‌باید حاوی خطوط اصلی زندگی شیعیان باشد و حضرت در این نامه می‌باید چیزهایی را بیان فرمایند که با خواندنشان درک کلی شیعیان از جزئیات اصول و فروع تشیع، احیاء و زنده شود. قصد این یادداشت شرح تمامی نامه نیست، که بضاعت نویسنده هم از چنین توقعی بیرون است. اما شروع نامه شروع جالب‌توجهی است. حضرت نامه را با توصیه‌ای کلی به شیعیان آغاز می کنند، آن توصیه این است که با عامه مجامله کنید «فتجاملوهم و تصبرون علیهم... و کفوا السنتکم الامن خیر.»(۴) سیدعلاءالدین محمد گلستانه که شرح مفصل و مستقلی بر این نامه نگاشته است، مجامله را به «خوش‌سلوکی»(۵) برگردانده است. این جهت کلی خود را در احکام فقهی نیز نمایان کرده است.

به‌عنوان نمونه احادیث متعددی در باب استحباب ایستادن در صف اول نماز عامه وارد شده است؛ تا جایی که حضرت نمازگزاری که در صف اول نماز ایشان ایستاده باشد را در حدکسی می‌داند که در راه خدا شمشیرکشیده است؛ «کالشاهر سیفه فی سبیل‌الله.»(۶) در حدیث دیگری حضرت در تفصیل آیه شریفه «وقولوا للناس حسنا» چنین می‌فرمایند که: «عودوا مرضاهم، واشهدوا جنائزهم، واشهدوا لهم وعلیهم و صلّوا معهم فی مساجدهم»(۷) که یعنی از بیماران آنان عیادت کنید و در تشییع جنائز آنان حضور یابید و در مساجد آنان نماز بخوانید. این‌ها همگی ظهور آن جهت کلی است که همان مجامله و خوش‌سلوکی با مردم است، ولو این مردم مخالف ما و از اهل‌سنت.

میانه:

مساله در اینجا یک تعلق ایدئولوژیک به ایده وحدت مسلمین نیست. مساله عقلانی‌تر و فراتر از اینهاست. هربار غوغا و سروصدایی برپا شده است، نشر و تعمیق معارف شیعی نیز به تعویق افتاده است. شیعه به‌دنبال تربیت نفوس و نشر توحید است، نه جاروجنجال کردن نام و عنوان خود. صادقین علیهم‌السلام اگر توصیه به سکینه و آرامش می کردند و از منازعات پرهیز می‌نمودند، از طرف دیگر هم کسانی چون هشام‌بن الحکم را راهی مناظرات می کردند. آن سکینه و این مناظره دو روی یک سکه بودند؛ آن سکینه بود که این مناظرات علمی و ترویجی را ممکن می کرد. فضای اجتماعی و جمع مسلمین از سوی شیعیان و شاگردان معصومین، به‌هیچ‌وجه مورد طعن و درشتی قرار نمی گرفت. زبان شیعیان در جایی لب به حقایق می گشود که امکان بسط و ترویج حقایق باشد. گاهی زبان گشودن به حقیقتی، برهم زدن امکان بسط و نفوذ آن حقیقت است. تقیه صرفا راهکاری برای حفظ یاران شیعه نبود، بلکه فواید مهم‌تری هم داشت؛ فضایی را محقق می کرد که میشد حکم اهل‌بیت را بیان کرد و دعوتی راستین به توحید نمود. چنین سلم و سکینه‌ای، شرط تحقق و بسط تمامی حقایق توحیدی تشیع بود. روضه کافی در بیان شرط تحقق آن احکام فرعی و ترویج آن عقاید اصلی است. کسی که این شرط را نفهمیده باشد، به‌جای تدارک این شروط و پی‌جویی جهات کلی دین، گزاره‌های بلند ولایی را در موضعی که جایش نیست بذل می کند.

پایان:

اخیرا در شهر گنبدکاووس بنرهایی چاپ و نصب شده است که در آن با استفاده از احادیث معصومین علیهم‌السلام در فضل امیرالمومنین مطالبی آورده‌اند. جمعی از اهل‌فرهنگ اعتراض کرده‌اند که این کار موجب تحریک تعلقات مذهبی اهل‌سنت در آن شهر می‌شود و در حکم توهینی است آشکار به ایشان. کاملا روشن است که هیچ‌یک از منتقدین نمی گوید که امیرالمومنین علیه‌السلام واجد آن فضایل نبوده است و منکر مقامات شاه‌ولایت نیستند؛ به‌زعم ما امیرالمومنین واجد فضایلی حتی بالاتر و بلندتر از این تعابیر هم هستند، مراتبی و فضایلی که ذهن ما اساسا قاصر از درک آن است. نقد نقادان ناظر بر آثاری است که کلمات با خود دارد.

کلمات تنها از جهت «صدق و کذب» قابل فهم نیستند. فراتر از صدق و کذب، آثاری بر کلمات مترتب است. چه‌بسا کلماتی که اصلا از حیث صدق و کذب چندان قابلیت بررسی در آنها وجود نداشته باشد، اما آثاری جدی در آنها نهفته باشند. فقیه و هر کس دیگری که با «حکم» سرکار دارد، از قضا بسیار باید ملتفت آثار این کلمات باشد. چه‌بسا حکمی که راست است، اما گفتنش به مصلحت دین نیست. چه‌بسیار چیزهایی که حق است، اما گفتنش به سبب شرایط زمانه، آثاری خاص در پی دارد که در حکم جنگ با ولایت و مقاصد ولایت است. فقیه اگر زمانه را نشناسد، با احادیث صادره از مقام ولایت به جنگ با مقاصد مقام ولایت می‌رود.

درنیافتن بار کلمات و آثاری که بر سخن (بماهوسخن) مترتب است، گاه از ظهورات فضیلت است؛ فضیلتی فاقد التفات به آن روح کلی. فاضل ناملتفت به جای آنکه به جهات، اغراض و آثار کلمات -که روح سخن را می‌سازند- توجه کند، به محتوای منطقی گزاره‌ها توجه می کند. تنها چیزی که چنین فردی در آن بنرها شایسته بررسی می‌داند، صدق و کذب کلمات است؛ اگر در کلام معصومین چنین چیزی باشد، می گوید «این کلمات درست است و باید گفته شود.» کلمات را می‌شنود، اما به مواضع کلام بی‌توجهی می کند، گویا خوف آن ندارد که کلمات از مواضعش خارج شود: «یحرفون الکلم عن مواضعه.» در این نحو مواجهه با روایات، دام تحجر گسترده است. متحجر نیز از دیدن کلمات، پی به اراده‌هایی که در پس آن است نمی‌برد، ممکن است کلمه شریفه «کلمه حق یراد بها الباطل» را از بر باشد، اما گویی آن را در گوشه‌ای از تاریخ می‌فهمد، نه اصلی که در شنیدن کلمات و فهم واقعیات باید به‌کار بسته شود. آنچه بستر آرام گفت‌وگو و نشر معارف حقه را نابود می کند، این جدال‌های بی‌فایده است. اگر امروز می‌توانیم معارفی را طرح کنیم که علمای گذشته مجال طرح آن را نمی‌یافتند، به‌خاطر فراغتی است که از جدال‌ها و منازعات پیدا کرده‌ایم. هر کلامی که بخواهد بر زبان جاری شود، اولا باید متعهد به این زمینه و بستر باشد؛ و الا اقدامی است علیه نشر معارف حقه. آنچه در پایان شایسته تامل است اینکه، آنان که نمی‌دانند که چه سخنی در کجا شایسته گفتن است و چه سخنی در کجا شایسته گفتن نیست، باید که از نشستن خود بر منبر بیشتر پروا کنند چه آن کس که بنرها را این گونه می‌خواند، روایات اهل‌بیت و آیات قرآن را چگونه خواهد خواند؟

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدحسین بهشتی. دکتر شریعتی جست‌وجوگری در مسیر شدن. تهران: نشر بقعه. ۱۳۸۷: ۷۲
۲. برای نمونه معرفی مرحوم کمره‌ای در ترجمه خود از روضه حاوی چنین روایتی است.
۳. روح‌الله موسوی خمینی. ولایت فقیه. تهران: نشر عروج. ۱۳۹۰: ۶۲. ۶۳
۴. شیخ کلینی. روضه کافی. ترجمه محمدباقر کمره‌ای. ج ۱. تهران: دارالکتب الاسلامیه. ۱۳۹۳: ۳
۵. سیدعلاءالدین محمد گلستانه. منهج‌الیقین. قم: دارالحدیث. ۱۳۸۷: ۶۴
۶. محمد بن حسن شیخ حرالعاملی. وسایل‌الشیعه. ج۸ قم: موسسه آل‌البیت. ۱۴۰۱. ق: ۳۰۱
۷. همان.